بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 فروردین 1394.

آن بحث ملاک داشتن عملی که انسان اضطرار به ترکش دارد را یک مقداری ادامه ای داشت من یادم رفت در جلسه قبل عرض کنم نهایت بحث را جمع بندی بحث را فراموش کردم. نهایت عرض ما این شد که یک تقریب وجود دارد برای اینکه بگوییم ملاک وجود دارد در فعل شیء در الزام ملاک دارد به دلیل اینکه اگر در الزام ملاک وجود نداشته باشد رفع آن امتنانی نیست. و ظهور دلیل در امتنانی بودن اثبات می کند که این موارد حدیث رفع نمی گیرد. مواردی که ملاک وجود ندارد مشمول حدیث رفع نیست. اینجا دو نکته باید مدنظر باشد. یک نکته اینکه آیا اساسا حدیث رفع اینکه ما می گوییم امتنانی است، امتنان از این امت هست، این معنایش این هست که فقط مواردی که اختصاصا از این امت رفع شده است را شامل می شود. یعنی ببینید حالا من در مورد نسیان مطلب را عرض کنم بعد رو حدیث رفع هم پیاده اش کنم. یک مشکلی در مورد خطا و نسیان هست آن این است که خطا و نسیان انسان در مقابل خطا و نسیان غیراختیاری است بنابراین رفع آن اصلا منتی نیست خب غیراختیاری است. امکان وضع تکلیف در موارد نسیان و خطا نیست. خب پاسخ داده اند که این جور نیست که خطا و نسیان همیشه غیر اختیاری باشد. خیلی وقت ها طرق خطا و نسیان به جهت ترک تحفّظ است. بنابراین اختیاری است. انسان کارهایی را که خیلی برایش اهمیت دارد انقدر حواسش را جمع می کند که اشتباه نکند. حواسش را جمع می کند که خطا برایش عارض نشود. به خاطر همین در بعضی روایات برای نسیان عقوبت تعیین شده است. عقوبه لنسیانٍ، چون این نسیان ناشی از این است که خیلی عقب انداخته کار را خیلی مهم تلقی نکرده است و امثال اینها بنابراین برایش نسیان عارض شده است. این پاسخ داده شده است.ایا معنای این پاسخ این است که حدیث رفع که نسیان و خطا را رفع کرده است اختصاص دارد این مواردی که اختیاری است یا حدیث رفع همه موارد را می گیرد همین مقدار که در برخی از این موارد امکان وضع وجود داشته باشد همین مقدار کافی هست برای اینکه رفع مطلق ان از اختصاصات امت باشد. مطلق رفع آن از اختصاصات امت پیغمبر نیست. و تمام افراد رفع که هست از اختصاصات امت نیست. بلکه اینکه کاملا رفع شده باشد هیچ الزامی از ناحیه مواردی که انسان نسیان به آن عارض می شود یا خطا عارض می شود برای انسان نیست. این از اختصاصات امت است. اگر ما بگوییم که این دلیل ظهور دارد در اینکه فقط اختصاص دارد به مواردی که از امت پیغمبر برداشته شده است خب آن تقریبات قبلی می آید. ولی خیلی روشن نیست یک همچین ظهوری، ظهور داشتن در اینکه مطلق مراتب رفع و مطلق مصادیق رفع از اختصاصات امت هست و امتنان در تک تک موارد آن صدق می کند.

سوال: انحلالی نباشد مثلا.....

پاسخ: نه انحلالی است ولی بحث در این هست که در تمام مواردی که این حدیث صدق می کند یعنی این حدیث ببینید معنایش این است که ما الزام نکردیم. بعضی مواردش ممکن است الزام نکردن به خاطر اینکه ملاک نداشته است الزام کنیم. بعضی موارد به خاطر این بوده است که ملاک داشته است و ما الزام نکردیم. اینکه اصلا الزامی تحقق نداشته باشد. الزام به طور مطلق از صفحه وجود منفی باشد این جزو اختصاصات امت است. ممکن است بعضی افراد ان از اختصاصات در واقع اینکه طبیعت منفی شود نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است. این در واقع آن چیزی که از اختصاصات امت هست نفی کلش است. می خواهم بگویم از اینکه تمام افرادش از اختصاصات امت باشند انحلالی است ولی امتنانیت باید در همه افرادش باشد. امتنانیت به این معنا که از اختصاصات امت پیغمبر باشد امت های قبلی اصلا...

سوال:...

پاسخ: اصلا بگوییم داخل در این حدیث نیست. تک تک حساب کنیم و امثال اینها خیلی روشن نیست این را باید دیگر بشود استظهار کرد. حالا اگر کسی بگوید می شود همچین مطلبی را استظهار کرد. من به نظرم عرفا نمی شود گفت که چون مااضطروا علیه یک سری مصادیقش، مصادیقی هست که اصلا انسان به آن قدرت ندارد. ما اضطروا علیه چند صورت. یک مواردی که انسان موارد الجاع هست اصلا امکان تخلف ندارد. یک مورد. همچنین مواردی که انسان موظف هست به اینکه ماضطروا علیه را ترک کند. به دلیل اینکه انجام دادنش ملازم با یک معصیتی است و امثال اینها. این جور موارد خب این موارد رفعش به خاطر اینکه ملزم است. انسان که نمی تواند تکلیف به ضدین داشته باشد. من ملزم هستم که نسبت به انجام این عمل نهی شده است. انجام این عمل نهی شده است خب دیگر که نمی شود به آن امر داشته باشد. امر نداشتن و الزام نداشتن به خاطر نهی داشتن است یا به خاطر این است که اصلا امکان عقلی ندارد. ایا این موارد را شامل نمی شود من فکر نمی کنم یک همچین دلیل ظهور داشته باشد که این جور موارد را هم شامل نمی شود. اگر خب این دیگر یک مقداری بستگی دارد که آیا استظهار می شود کرد اختصاص را یا استظهار نمی شود کرد.

سوال:...

پاسخ: حالا فرض کنید حرج. آن خیلی در این مقام نیستم که اضطرار را معنایش را روشن کنم. آن سر جای خودش فرض کنید اضطرار موارد حرج ولی اختصاص به موارد حرج که ندارد. حرج بعضی از مواردش غیر اختیاری است و بعضی مواردش اختیاری است. حالا فرض کنید که

سوال:...

پاسخ: ایشان بالاتر می دانند ولی من الآن در بحث خودم در مقام بالاتر از این نکته اش نیستم که این وابسته به این نیست که بالاتر بگیریم یا مساوی بگیریم. آن را در جای خودش باید بحثش را کرد که اضطرار و اکراه و اینجا اکراه هم هست اکراه که معمولا به مناط حرج هست. این یک نکته که یک مقداری وجود امتنان در جمیع افراد موارد حدیث رفع باید اثبات بشود که حالا ممکن است شخصی بگوید که اطلاق دلیل اقتضا می کند که سایر موارد را هم بگیرد. و امتنان در رفع کلی اش است. در رفع مطلق هست نه در مطلق رفع. خب این یک نکته.

نکته دوم مطلبی که آقای حائری اینجا در حاشیه اشاره می کنند که مطلب جالبی است. ایشان می فرمایند که وقتی ما می گوییم، ایشان می گوید مثلا در مورد وضو که ما در جایی شک داریم که آیا وضو ملاک دارد در نتیجه در مورد اضطرار و اکراه آیا وضو ملاک دارد یا خیر رغم عدم لزوم و جواز اکتفاء به تیمم ایا وضو ملاک دارد یا ندارد در صورتی ما می توانیم به حدیث رفع تمسک کنیم برای ثبوت ملاک در وضو که بگوییم حدیث رفع تمام موارد ما اضطروا علیه و ما اکرهوا الیه را شامل می شود و بنابراین در مورد وضو ما چون حدیث رفع باید در موردی جاری شود که ملاک داشته باشد و تمام موارد ما اضطروا علیه و ما اکرهوا الیه را هم شامل می شود پس بنابراین وضو هم که مشمول حدیث رفع است. بنابراین وضو هم ملاک دارد. یک موقعی این جوری تصویر می کنیم یک موقعی نه، می گوییم که آن قرینه ای که ذکر کردیم که حدیث رفع در مواردی که ملاک ندارد نمی آید. خودش قرینه تخصیص این دلیل است. یعنی این دلیل می گوید در مواردی که ملاک وجود دارد من تکلیف را برداشتم. قید می خورد عنوان می دهد به عمل. اگر چنین باشد اینکه وضو جزو آن مواردی هست که ملاک دارد یا ندارد تمسک به دلیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه خودش است. چون در واقع این دلیل می گوید که کل موردٍ فیه الملاک فهو مرفوع عند لااضطرار. اینکه وضو مصداق ملاک دار بودن و ملاک دار نبودن باشد خود این اول کلام است. نمی شود به این دلیل تمسک کرد. بعد ایشان می فرمایند که بعدا ایشان وارد بحث اصل عملی می شوند و می گویند که از راه دیگر ما ممکن است تصریح کنیم وضو را. در مقام همین تعیین تأخیر است و بحث اصل عملی را پیش می کشند که من وارد ان تکه بحث نمی خواهم بشوم بحث اصل عملی چون خود آن تعیین أخیر یک بحث هایی دارد که بخواهیم وارد آن بشویم الآن زمانش نیست. اصل نکته ای که ایشان اینجا متعرض شده است را من یک توضیحی بدهم. در بحث مخصصات لبّیّه جایی که عقل انسان درک می کند که در یک مورد خاصی تکلیف وجود ندارد. مثلا شارع مقدس به ما گفته است که صلّ. من می دانم صلوه در جایی که ملاک ندارد واجب نیست. آیا این علم من به اینکه صلوه در جایی که ملاک ندارد واجب نیست. باعث می شود که عنوان دهد به این دلیل. به طوری که بگوید الصلوه الواجده للملاک واجبهٌ. یا اینکه نه، خود این دلیل اثبات ملاک می کند در جمیع موارد. اگر احیانا یقین داشتم که یک موردی ملاک ندارد از تحت این دلیل خارج می شود به تخصیص الافرادی. یعنی تک تک مواردی که ملاک ندارد اگر ثابت بشود این تک تک ها جدا جدا تخصیص می خورد. یعنی این دلیل در واقع الصلوه واجبهٌ مفادش این است که کل فردٍ من افراد الصلوه فهی واجبهٌ للملاک. اگر ما یک جایی دیدیم که یک فردی از افراد ملاک نداشته باشد تخصیص این مفاد این دلیل هست. یعنی دلیل مکفّل بیان واجدیت تمام افراد نسبت به ملاک است. یک موقعی این شکلی است. یک موقعی عنوان می دهد. مثلا قدرت، الصلوه واجبه ما میدانیم که جایی که نماز غیرمقدور است وجوب ندارد. آیا اینجا می خواهد که بگوید کل صلوه فهی مقدوره للمکلف؟ یا اینکه نه، قید می خورد؟ تردیدی نیست که اینجا قید می خورد. الصلوه المقدوره واجبهٌ للمکلف. به قید مقدور بودن واجب هست. هم ملاک هم قدرت در این جهت مشترک هستند که فرد غیر واجد ملاک و فرد غیر مقدور تحت دلیل نیست. ولی آن قسم اول از تحت دلیل به تخصیص افرادی خارج شده است این قسم دوم به تقید عنوانی. یعنی عنوان دلیل از اول مقید هست و این فرد را شامل نشده است. پس این جوری است. این دو تا خب وجدانا این دو تا با هم دیگر فرق دارد. بحث این است که این موارد چطور هست که بعضی وقت ها آن علم وجدانی ما به عدم شمول حکم نسبت به یک سری افراد باعث تقید عنوانی می شود ولی در بعضی موارد تقید عنوان نمی دهد، تک تک مواردی که آن حکم در آن ثابت نیست به تخصیص افرادی خارج می شود. فرق بین اینها چیست چرا این شکلی است. در بحث مخصص لبّی ما آن را متعرض شدیم. پاسخ مطلب این جا این بود که فرق اینها این است که آیا ظهور دلیل در این هست که شمول یعنی ببینید در اینکه شرط تکلیف واجدیت ملاک هست و شرط تکلیف واجدیت قدرت هست شکی نیست. ولی بحث سر این هست که آیا دلیل ما متکفّل تضمین ثبوت شرط در مورد تکلیف هست یا خیر. یک موقعی است که ما می گوییم که خود تکلیف می خواهد بگوید که این شرط هم در مورد محفوظ است. وجود شرط در مورد را هم دلیل مکفلش است. گاهی اوقات نه، وجود شرط در مورد را دلیل متکفّل نیست. در مورد مصلحت و مفسده چون تشخیص مصلحت و مفسده مکلف نیست آن که نمی تواند تشخیص بدهد. اصلا این قانون گذار هست که باید بررسی کند ببیند کجا مصلحت هست و کجا مصلحت نیست. خود قانون گذار دلیلی که گفته است این دلیل یعنی اینکه من عهده دار شدم که ملاک و مصلحت این تکلیف من در موارد تکلیف من وجود دارد. پس وجود مصداق یعنی تحقق شرط در موارد را خود قانون گذار به عهده می گیرد ولی در مسئله قدرت قانون گذار کاری به این ن دارد که شما قدرت دارید یا خیر. خود مکلفین می توانند قدرت را تشخیص دهند هیچ وقت قانون گذار عهده دار این مسئله نیست که قدرت وجود دارد یا خیر. بنابراین آنجا عنوان می دهد در مسئله قدرت عنوان می دهد. در واقع از اول می گوید که الصلوه المقدوره واجبه. به خاطر همین در شک در قدرت به صلّ نمی شود تمسّک کرد در اثبات قادر بودن ولی در شک در ملاک می شود به صلّ تمسک کرد چون عنوان نداده است. در واقع یک مضمون دیگری دلیل دارد که کل صلوه فهی واجبهٌ للملاک ولی دلیل ناظر به این جهت نیست که کل صلوهٍ فهی مقدورهٌ. به دلیل تفاوت جوهری که این دو تا شرط نسبت به وظیفه مولا و دعب مولا دارند. دعب مولا یا وظیفه مولا اقتضا می کند که ملاک دار بودن را خودش به عهده بگیرد ولی دعب مولا یا وظیفه مولا این اقتضا را ندارد که قدرت دار بودن موارد را و مقدور بودن موارد را خودش عهده دار باشد. این تفاوت به ارتباط شأن مولا نسبت به این شرط بر می گردد. یک موقع شأن مولا این هست که تحقق شرط در موارد را خودش عهده دار شود. یک موقع شأن چه شأنی که دعب مولا هست چه شأنی که ناشی از وظیفه مولا هست هر کدام از اینها باشد هیچ نسبت به اینها با هم دیگر تفاوت دارند. خب در ما نحن فیه در واقع بحث سر این هست که اینجا از سنخ ملاک است. ملاک دار بودن هست ممکن است بگوییم چون از سنخ ملاک است این شارع است که باید آن را عهده دار شود و بیان کند. ولی مطلب این است که این مطلب تام نیست. اینکه مواردی که رفع می شود خود مرفوع بودن موارد مرفوعه در آن ملاک باید وجود داشته باشد. یعنی در رفع باید ملاک باشد خود شارع متکفل آن می شود. ولی اینکه آیا من فقط مواردی که ملاک دار است می خواهم بگویم که مرفوع است یا اصلا می خواهم بگویم که کلّ، در تمام موارد اضطرار ملاک وجود دارد. این را که دیگر شارع نباید بیان کند. این دلیل متکفّل اثبات حکم اولیه که نیست. این ناظر به اثبات نفی است. یعنی در تمام مواردی که حکم مرفوع است این موارد ملاک دارد. یعنی ملاک در مرفوعیت. مرفوع بودن حکم ملاک دارد و اینکه هر موردی که حکم مرفوع بوده است خود مرفوعش یعنی آن که رفع شده است. اما آن حکم اولیه مثلا ما در واقع شارع به ما گفته است که شما جایز است در اینکه وضو را ترک کنید. ترک الوضو ملاک دارد. ترک الوضو که جایز شده است ملاک دارد ولو به جهت ملاک ترخیص. اما اینکه خود وضو هم ملاک دارد یا خیر این دلیل به این نظار نیست که. چون به طور متعارف دلیل متکفّل بیان این جهت نیست که تمام مواردی که وضو وجود دارد آن موارد را من می خواهم بگویم که این ملاک دارد. به تعبیر دیگر حالا این جوری عرض کنم

سوال:....

پاسخ: در مقام بیان آن جهت نیست و چون در مقام بیان آن جهت نیست. اینجا حکم اطلاق ندارد. به تعبیر دیگر گاهی اوقات اضطرار سبب می شود که شخص اصلا در ان عملی که می خواهد انجام دهد ملاک وجود نداشته باشد. ممکن است در جایی که من انجام وضو برای من سخت باشد وضو اصلا ملاک نداشته باشد. این که امکان دارد. یعنی ملاک وضو در جایی باشد که سخت نباشد اصلا. فرض کنید که صوم مثلا. صوم ممکن است در جایی که سختی لا یتحمل دارد سختی حرجی دارد اصلا ملاک نداشته باشد چون ملاک صوم این باشد که انسان به یاد خدا و فقرا بیفتد امثال اینها. ممکن است مواردی که صوم انقدر سخت باشد ان سختی به گونه ای باشد که انسان خدا را از یاد ببرد. آن سختی باعث می شود که یک موقع است یک دشواری است که سخت هست ولی چون می تواند تحمل کند او را به فکر می اندازد که به فقرا هم رسیدگی کند. گاهی اوقات دشواری که از حد گذشت باعث می شود که آن اثر تربیتی اش هم از بین برود. احتمال دارد که اصلا سخت گیری های شدید تأثیر تربیتی اصلا، خیلی وقت ها اثر عکس می گذارد. پس بنابراین این جور نیست که حتما در مواردی که روزه خیلی سخت باشد روزه گرفتن اثر و فایده ای که روزه گرفتن در موارد عادی دارد انجا داشته باشد. اینکه روشن است که، حالا بحث سر این هست که آیا شارع مقدس که می گوید که در مواردی که خیلی سخت است شما می توانید روزه را نگیرید، این می خواهد در مقام بیان این هست که روزه ملاک دارد یا ندارد یعنی می خواهد این را هم متکفل شود که ایها الناس بدانید که در مطلق موارد روزه ملاک دارد. هیچ وقت آن سختی باعث ارتفاع ملاک نمی شود؟ مطمئنا این جور نیست. وجدانا می دانیم که شارع مقدس در مقام بیان این نیست که آیا به جهت این سختی ملاک شیء را از بین می برد یا نه، سختی باعث می شود ولو ملاک دارد یک ملاک اقوی اینجا هست که در رفع است و این ملاک اقوی بر آن ملاک اولیه می چربد. ناظر به این جهات نیست که.

سوال:. بیشتر ملاک دار بودن خود رفع یک مقدار سخت است تصویرش. اینجایی که مثلا اضطرار...

پاسخ: نه ملاک دار بودن رفع که سخت نیست. یعنی به خاطر ترخیص و سهولت امر.

سوال: ترخیصی که اصلا ملاک تکلیف نبود؟

پاسخ: فرض این است که ولو این شیء شما با آن به واقع، خاصیت تربیتی دارد ولی سختی که اینجا دارد، فرض کنید ملاک واقعی این است که شما پول گیرتان می آید. فرض کنید ملاک روزه دار بودن این است که کسی که روزه می گیرد بعضی از امراض جسمی اش خوب می شود. خب ممکن است بگوییم که روزه بسیار سخت باشد هم ملاک هست و آن امراض جسمانی صوموا تصحّوا که در روایات وجود دارد در این جاها هم صوموا تصحّوا هست. ولی سخت بودن خودش یک ملاک مفسده ای دارد که این مفسده باعث می شود که بر آن صحتی که در اثر روزه حاصل می شود بچربد. بحث من این است که آیا این دلیل خودش ناظر به این جهات هست که بگوید اصلا در تمام موارد ملاک وجود دارد و من می خواهم بگویم که یک ملاک اقوی وجود دارد یعنی اصلا می خواهد ناظر باشد که هیچ وقت، یا اختصاص دارد به ملاک وجود اقوی. دو جور است. یک موقعی می خواهد بگوید که خود این متکفّل این جهت هست. بگوید فی کل موردٍ لا یکون التکلیف موجودا فمنشأ عدم التکلیف التزاحم بین الملاکات. یک موقعی ممکن است این جوری بگوییم. یک موقعی می خواهد بگوید که اگر هم ملاک داشته باشد ناظر به آن مواردی هست که ملاک دارد. می گویم آن جایی هم که ملاک دارد من یک ملاک اقوی دارم که آن را دارم خنثی می کنم. این ناظر به این جهت هست که در همه موارد ملاک دارد و در همه موارد به تعبیر دیگر ما می دانیم که در بعضی موارد آن تکلیف واقعی اصلا ملاک ندارد. مواردی که علم داریم که تکلیف واقعی ملاک ندارد آیا این موارد از باب تخصیص افرادی است یا از باب تقیید عنوانی؟ یعنی خود دلیل از اول گفته است که آن مواردی هم که ملاک ندارد مکفل بیان این بوده اس که ملاک دارد ولی ما خارجا می دانیم که ملاک ندارد و تخصیص خورده است. مثل مصلحت در اصل فعل را، فرض کنید الصلوه واجبهٌ ما می دانیم که نماز در همه موارد، این دلیل خودش هم می گوید همه موارد ملاک دارد حالا یک مورد ما فهمیدیم که این نماز ملاک ندارد. معصوم علیه السلام به ما خبر داد که این نماز ملاک ندارد. خب این علم ما به ملاک نداشتن در نماز به منزله تخصیص تلقی می شود نسبت به دلیل؟ تخصیص افرادی دلیل هست یا این جوری نیست. وجدانا این جوری نیست. یعنی وجدانا دلیل متکفل بیان این نیست که آن مواردی هم که ملاک ندارد این می گفته است که ملاک داردها، مواردی که امتنان...

سوال: قبول کرده است امتنان و اینها..

پاسخ: بر فرض مشکل چیز اول هیچی.

سوال: اگر قبول کند که این

پاسخ: یک بحث این است که مواردی که امتنان نباشد مشمول این دلیل نیست. ولی بحث این است که اینکه مشمول این دلیل نیست معنایش تخصیص افرادی است یا تقیید عنوانی

سوال: خب وقتی ملاک از مواردی است که مردم نمی توانند تشخیص دهند...

پاسخ: این دلیل ناظر به او نیست. بحث این است که ملاک نسبت به تکالیف واقعیه خب باید بیان شود. ولی این دلیل که ناظر به ثبوت...

سوال: چون اگر ما بگوییم که این مختص به مواردی است که ملاک دارد فقط آنها را دارد رفع می کند بگوییم بعد که نمی دانستیم کدام ملاک دارد یا ندارد اصلا در خود رفع مشکل پیش می آید. چون مکلفین نمی دانند این مضطر است باید انجام بدهند یا خیر. چرا چون احتمال ملاک می دهند. احتمال عدم ملاک می دهند.

پاسخ: توجه بفرمایید این دلیل آن چیزی که می خواهد متکفل شود این است که واجب نیست شما انجام دهید. در هر موردی که این دلیل شامل آن بشود می گوید آن مورد الزام وجود ندارد. بحث سر این هست که آیا این می گوید در موارد ملاک دار الزام وجود ندارد یا مطلقا می گوید در هیچ موردی الزام وجود ندارد پس در همه موارد ملاک دار بوده است. ملاک واقعی بوده است و از باب تزاحم است. من می خواهم بگویم که ما بالوجدان این مطلب را می فهمیم که مواردی که قطعا ملاک نداشته است. این موارد تخصیص این دلیل نیست. این دلیل متکفل بیان این نیست که بگوید همه موارد ملاک دارند.

سوال: این رجوع از امتنان

پاسخ: نه رجوع از امتنان نشد.

سوال:. ... الآن این جایی که قطعا ملاک ندارد تصویر ملاک دار بودن رفع به چیست؟ آن است که قطعا اصلا مقتضی نیست. ... چون مثالی که شما فرمودید که صوموا تصحوا فرض این است که ملاک دارد بر حکم اضطرار. ولی اصلا ملاک نداشته باشد... چطور تصویر ملاک دار بودن خود رفع را..

پاسخ: نه، این دلیل ناظر آن نیست. فرض این است که مواردی که اصلا ملاک ندارد این دلیل ناظر آن نیست. فرض این است که از مرحله اول گذشتیم. حالا که شاملش نیست به تخصیص افرادی است یا تقیید عنوانی؟ بحث این است که از آن مرحله گذشته ایم. بحث این است که...

سوال: می خواهیم بگوییم که اگر تقیید عنوانی باشد مشکل پیش می اید. مشکلش این است که تقیید عنوانی باشد به این معنا است که مواردی که ملاک ند ارد آن موارد رفع شامل حدیث رفع شامل آن نیست. مواردی که ملاک دارد حدیث رفع شامل است. حالا اگر من در خارج مضطر شدم

پاسخ: در اینکه مواردی که تکلیف ندارد ملاک نیست چون مقتضی وجود ندارد. یقین داریم که مسلم همین است. فرض این است که مشکل ایجاد نمی شود در مقام عمل. یعنی آن نکته ای که این وسط هست اینجا مشکلی نیست. دلیل ناظر به این جهتش نیست. آن مقداری که این دلیل ناظر هست این هست که در مواردی که ملاک وجود دارد او مرتفع است. آیا آن علاوه بر این این نکته را هم متکفل بیانش است که شرط ملاک بودن واقعی هم در همه موارد را می خواهد بگوید وجود دارد؟ می خواهد بگوید هیچ مواردی نیست که قدرت به اصطلاح در ظرف اضطرار، اضطرار منشأ بشود که آن ملاک واقعی بپرد؟ این را ملاک دارد وجدانا این جور نیست.

سوال: اشکال دیگر در مقدمه بحث این است که صرف اینکه دلیل لبّی شد موجب این نمی شود که موجب تخصیص متصل نیست. یعنی اصلا می تواند متصل مخصص منفصل فرض شود یعنی اصلا تغییری ایجاد نکند. .. حدیث را به موارد ملاک دارد. صرف اینکه عقلی بود...

پاسخ: نه فرض این است که ما یقین داریم که این موارد تکلیف وجود ندارد. اصلا معنای مقید لبی این است که یقین داریم این مورد حکم وجود ندارد. بحث این است که این یقین ما بر عدم وجود حکم به عنوان خوردن باز می گردد یا خیر؟ این که متصل است یا منفصل خیلی مهم نیست در این بحث که به منزله مخصص منفصل است ....

سوال: ادامه بحث را نمی خواهم بگویم همان اول بحث. ...

پاسخ: اصلا خودش معنای مطلب این است که ما یقین داریم که در این مورد تکلیف نیست.

سوال: موضوع تکلیف را عنوان به آن نمی دهد

پاسخ: یعنی ما میدانیم که شرط صحت تکلیف وجود ملاک و وجود قدرت است. معنای مقید لبّی اصلا این است. البته تعبیر می کنند مقیّد لبی خود این یک مقداری بحث را خراب کرده است. مقید لبی این جور باید بگوییم که بعضی امور هستند که عدمشان شرط تحقق تکلیف است. بحث سر این هست که خود قانون گذار وجود این شرط عدمی را در موارد تضمین می کند یا خیر؟ یعنی عمده....

سوال: بحث مشخص است بحث من این است که آن که ما می گوییم که عدم آن شرط حکم است آن باید نه تنها عقلی است بلکه بدیهی باشد

پاسخ: نه اصلا بدیهی هم نباشد. ما می دانیم به هر حال. بدیهی هم نیست نظری است.

سوال: نظری باشد این دیگر به دلیل...

پاسخ: نه نظری است. نظری هم باشد فرض کنید می گوییم به قرینه منفصل این قید خورده است. خیلی مهم نیست فرض این است که قید خوردن را ولو به منزله قرینه منفصل

سوال: حاج آقا چه بگویید تخصیص افرادی چه بگویید تقیید عنوانی این بحث را طبق هر دو عنوان تقیید عنوان را قبول کردید. فقط می آیید در دومی یک اضافه ای....

پاسخ: نخیر قبول نکردیم. یک موقعی است که می گوییم کل صلوه فهی واجبه. نه کل صلوه واجده للملاک. اصلا دلیل می گوید که شما هر صلاتی را باید انجام دهید. نه صلاتی که واجب است بنابراین تحقق وجدان ملاک را خود شارع متکفل شده است؟

سوال: پس یعنی صلوه واجب است دیگر...

پاسخ: نه نه نتیجه اش یکی نمی شود. بحث سر این است که ایها المکلف اگر موردی را کشف کردید که صلوه هست و واجد ملاک هست آن را انجام بده. این جوری نیست که گفته باشد ای مکلف اگر احراز کردی این قید و این قید را انجام بده. نه، اگر احراز کردی این قید را باید انجام بدهی. چون قید دومش را من متکفل هستم. عناوین، عناوینی هست که انجام تحقق عناوین در مورد را مکلف باید احراز کند. جایی که شارع مقدس خودش عهده دار هست، دیگر این حرف ها پیش نمی آید. یعنی بحث عنوان این است، عنوان می دهد یا نمیدهد یعنی آیا باید مکلف احراز کند یا خیر.

سوال: یعنی اثر دیگری ندارد

پاسخ: اثر دیگری ندارد اصلا عنوان دادن یعنی همین.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد